



جنوب در خاطره‌ی این آدم‌هاست و مدام در قالب گفت‌وگو با واگوبه‌های ذهنی یادآوری می‌شود. قصه بیش از آنکه نشان بدهد، می‌گوید! مثلاً کاش صحنه‌ی آزادشدن محمود را نشان می‌دادی.

قصه‌ی محمود اصلاً قصه‌ی اسارت‌اش نیست. قصه‌ی شکنجه‌ها و زجرهایی که کشیده، نیست؛ قصه‌ی محمود، قصه‌ی بی‌کسی آدمی است که جنگ همه کس او را گرفته و او حالا می‌خواهد خانواده داشته باشد و برای رسیدن به این هدف هیچ رحمی هم ندارد. این کتاب، قصه‌ی جنگ نیست، قصه‌ی آدم‌های جنگ است، سال‌ها بعد از پایان جنگ.

❖ اگر قصه‌ی محمود، قصه‌ی بی‌کسی آدمی است، من به‌عنوان خواننده دلم می‌خواست این بی‌کسی را در تصویری‌ترین شکل ممکن، در لحظه ورود او به وطن ببینم. محمود نباید خودش برای خودش دلسوزی کند. نباید احساس خودش از بی‌کسی را روایت کند. «نشان‌دادن» به‌جای «گفتن». اما بگذار از این موضوع رد بشویم. نکته دیگری که در رمان تو دیدیم، یک‌جور درهم‌آمیختگی راوی و شخصیت‌هاست. همه‌ی آدم‌ها مثل هم حرف می‌زنند و فکر می‌کنند. مثلاً در مورد آفاق می‌نویسی: با خودش فکر کرد این زن چه می‌داند، آدم زاده‌ی آفتاب باشد و سال‌ها پنجره‌ی خانه‌اش را پوشانده باشد تا تصویرش در آن نیفتد، یعنی چه. من نمی‌توانم باور کنم که این فکر آفاق است. این فکر و ادبیات سما‌بابایی است. با‌جای دیگری می‌گویی: ابرها آبستن‌ان باز.

معلوم است که همین‌طور است؛ یک‌بار در همین مصاحبه گفتیم و باعث خجالتم است که تازه دارم «کلیدر» را کامل و پشت هم می‌خوانم؛ پس بگذار از آن مثال بیاورم. مگر آدمی روستایی و بیابانی، آن‌هم بی‌سواد و در دهه‌ی ۲۰ می‌تواند این‌طور حرف بزند که دولت‌آبادی نوشته: «در من چیزی کم بود و در این زندگانی هم چیزی کج بود. میان ما و این زندگانی یک چیزی گنگ ماند. ما دیر آمدم یا زود، هر چه بود بموقع نیامدیم.» اصلاً من و تو که ادعای کتاب‌خوانی داریم، این‌طوری حرف می‌زنیم؟ من حتی اگر بتوانم چیزی شبیه به این بنویسم، از خوشحالی خواهم مرد. با مثلاً آن بحث میان ایوان و آلیوشا در باب وجود خداوند در کتاب محبوبم «برادران کارامازوف» را بیادت بیایند، خطابه‌ی ایوان، خطابه‌ی یک مرد عادی است یا داستایوفسکی؟ آن «ابرها آبستن‌ان باز» که اتفاقاً جمله‌ی مادربرزرگم بوده، هروقت می‌فهمید که آسمان قصد باریدن دارد.

❖ درست است. اما من فکر می‌کنم آن زبان ادبی با فضای کلی اثر، هم‌خوان است. شیوه‌ی روایت داستایوفسکی هم چیزی جدا از آن خطابه‌ها نیست. بیا برویم سراغ درونمایه‌ی داستان تو. یک جایی از داستان شکور می‌گویی: «پس کی تمام میشه این جنگ؟» گمان می‌کنم این تمام آن پرسشی است که رمان تو می‌خواهد به آن پاسخ بدهد. اینکه جنگ انکار هرگز تمام نمی‌شود و تا همیشه در زندگی و روان آدم‌ها، ردپای خودش را برجای گذارد.

دقیقاً، یک جنگ شروع می‌شود، آتش بس یا صلح هم می‌شود؛ اما تمام نمی‌شود. زندگی ما هنوز در پس‌لرزه‌های اشغال ایران توسط متفقین می‌گذرد؛ ما تمام ترس‌های پدران و مادران‌مان از آن جنگِ هشت‌ساله را که خودمان کودک بودیم یا بعضی‌ها‌مان به دنیا نیامده بودیم، در جان‌مان داریم و به نسل‌های دیگر هم منتقل کردیم. سایه‌ی همین ۱۲ روز تازمانی که هرکدام از ما هشتاد و چند میلیون نفر زنده‌ایم، بر سرمان است. جنگ می‌شود و عشق‌ها، زندگی‌ها و آدم‌ها تغییر می‌کند و این تغییر تا همیشه ادامه پیدا می‌کند، مثلاً همیشه به همه‌ی آن پچه‌هایی فکر می‌کنم که در جنگ‌ها نتوانستند حاصل پیوند عاشق‌ها و معشوق‌ها باشند.

❖ کتاب تو در ملت‌مب‌ترین روزها منتشر شده است. در روزهایی سیاست‌زده که حواس آدم‌ها از هنر و ادبیات پرت است. آن‌ها گرفتار بنیادی‌ترین نیازهای معمول یک زندگی ساده‌اند. قصه‌ی تو با پیش کشیدن آن دوران، چه حرف، پیشنهاد یا یادآوری تازه‌ای برای این مخاطب دارد؟

من اصلاً انتظار ندارم که در این اوضاع و احوال سیاسی و اقتصادی، کسی پول بدهد و کتاب‌م را بخرد و بخواند. باور کنید که خودتولستوی هم اگر ایرانی بودودر این شرایط کتاب‌می‌داد، هیچ کس نمی‌خواند، من که دیگر جای خود دارم. اما اینکه می‌گویی چه پیشنهاد تازه‌ای دارد، واقعاً ندارد. فقط مرگ یک مرتبه برای دوزن است.

❖ اما در مورد نثر. من مطالب اینستاگرامی تو را دوست داشتم. تو در آن متن‌های کوتاه، قلم‌سرکش‌تری داشتی. زبان تو در این کتاب بسیار محتاط و بسته است. گهگاه خواستی که با برخی توصیفات، زینتی به آن ببخشی که قلابت درست گیر نمی‌کند. پس من با زبانی بالاتکلیف مواجه‌ام. از نگاه من، خامی زبان برآمده از همان موضوعی است که پیش‌تر از آن حرف زدیم. آدم درباره چیزهایی که می‌شناسد، با زبان قوی‌تر، مستقیم‌تر و زنده‌تری حرف می‌زند. دوست دارم برای کتاب بعدی آن نثر بازیگوش و قدرتمند را دوباره در تو ببینم.

می‌دانم چه می‌گویی، با حرفت هم بسیار موافقم؛ اما من موضوع را انتخاب نمی‌کنم. همین الان دارم درباره‌ی زندگی یک خانواده‌ی اشرافی می‌نویسم که انقلاب شده و زندگی‌شان زیرورو. چرا این را می‌نویسم؟ نمی‌دانم. آن دوره را زندگی کرده‌ام؟ نه، اما می‌توانم مثلاً از دغدغه‌های یک زن مثل خودم بنویسم که کم‌کم نیستند؛ باز هم نه. ❖ به‌عنوان کسی که می‌دانی چقدر کتاب‌می‌خوانی و ادبیات چقدر برایت جدی است، چه حسی نسبت به کتاب خودت داری؟

می‌دانم که اثر صادقی است و سعی نکرده خودش را با جریانات روز همراه کند تا واکنش بیشتری پیدا کند؛ اما خب اگر قرار بود امروز آن را بنویسم، حتماً جور دیگری می‌شد؛ همان‌طور که اگر الان جور دیگری بنویسم، باز هم پنج‌سال بعد، جور دیگری به آن نگاه می‌کنم.

روح بیدار خیرخواه

مروری بر رمان رومولا اثر جورج الیوت که داستان زنی در فلورانس عصر رنسانس را روایت می‌کند

معرفی کتاب

رومولا

نویسنده: جورج الیوت

مترجم: رضا رضایی

انتشارات: نی

قیمت: یک میلیون

و دویست هزار تومان



فرزاد قرائتی

پژوهشگر

«رومولا» پنجمین رمان مری ان ایوانز ملقب به جورج الیوت (۱۸۸۰ - ۱۸۱۹) است. او که با نام مستعار مردانه می‌نوشت تا اطمینان یابد آثارش مورد توجه جدی خوانندگان قرار می‌گیرد، رمان‌هایی چون «صحنه‌هایی از زندگی کشیش‌ان»، «آدام بید»، «آسیاب رودخانه فلاس» و «سایلاس مارنر» را پیش از «رومولا» نوشت و پس از «رومولا» هم رمان‌های «فلیکس هولت»، «میدل مارچ» و «دانیل دروندا» را تألیف کرد.

جورج الیوت در سلسله رمان نویسان بزرگ انگلیسی در قرن نوزدهم - که از جین آستین و خواهران برونته آغاز می‌شود و به چارلز دیکنز و تاماس هاردی می‌رسد - به‌خصوص به‌سبب مهارت و ژرف‌بینی‌اش در توصیف انگیزه‌ها، مقامی ویژه و منحصربه‌فرد دارد؛ به‌طوری‌که بسیاری از نقادان مدرن او را بزرگ‌ترین رمان‌نویس قرن نوزدهم می‌دانند. «رومولا» نیز اثری است سترگ که در زمان خود با تأیید و تحسین اهل فن مواجه شد. هنری جیمز، نویسنده و منتقد بلندآوازه آمریکایی در سال ۱۸۸۵ (یعنی ۲۰ سال بعد از آن که رمان را خواند) بار دیگر نظر داد که: «رومولا» روی‌هم‌رفته بهترین اثری است که جورج الیوت نوشته است.

عزم کاری متفاوت در رمان تاریخی

رمان «رومولا» به‌دلایلی از دیگر رمان‌های جورج الیوت متمایز می‌شود. این رمان، رمان تاریخی بلندآوازه‌ای است که برخلاف رمان‌هایی مانند «میدل مارچ» و «آدام بید» که محیط وقایع در آن‌ها عموماً روستاهای انگلستان است، حوادث آن در فلورانس دوره رنسانس می‌گذرد.

در دهه ۱۸۶۰، سنت رمان تاریخی در انگلستان کاملاً جاف‌ناده و معتبر بود. رمان‌های سر والتر اسکات ۳۰ سال بعد از مرگ او همچنان خواننده داشت و دو نویسنده پرفرقدار روزگار، چارلز دیکنز و ویلیام تاکری، رمان‌هایی نوشته بودند که وقایع آن‌ها در برهه‌هایی تاریخی روی می‌داد. گوستاو فلوبر در فرانسه داشت «اسالامبو» را به پایان می‌رساند و تالستوی نیز در روسیه «جنگ و صلح» را شروع کرده بود. جورج الیوت که در سفر تابستان ۱۸۶۰ به ایتالیا، به فکر نوشتن «رومولا» افتاده بود، می‌خواست «در رمانس تاریخی، کاری بکند نسبتاً متفاوت» با آنچه پیش‌تر از او نوشته بودند.

جورج الیوت، دو بار به فلورانس رفته و مواد و مصالح بسیار برای رمانش فراهم کرد. او علاوه بر مشاهداتش، متن‌های مختلفی (اعم از متن‌های تاریخی گذشتگان و نوشته‌های معاصران) را مطالعه کرد. خوانندگان در سراسر این رمان با اطلاعات گوناگون سیاسی، هنری، مذهبی و اجتماعی روبه‌رو می‌شوند. همچنین اشارات و تلمیحات ادبی، اخلاقی، فلسفی، اساطیری و تاریخی موجود در متن، از فضل و دانش نویسنده و البته گستره مطالعاتش، حکایت می‌کند اما او همه این‌ها را در کل واحدی ممزوج می‌کند.

جنبه‌های شک و ایمان، نظریه تکامل، نقد متون مقدس، تأمل در باب «مسئله زنان»، مباحث علمی و پزشکی، تعلیم و تربیت، اصلاحات اجتماعی و امثال آن نیز در آثار جورج الیوت زیاد رخ می‌نماید و به‌همین سبب، آرا و عقاید درباره او گوناگون و گاه متضاد بوده است و تنوع

و تضاد این دیدگاه‌ها نشان‌دهنده بغرنجی کار در مواجهه با آثار اوست.

تناقض‌های یک ازدواج

داستان «رومولا» از ۹ آوریل ۱۴۹۲ شروع می‌شود و در ۲۳ مه ۱۴۹۸ به پایان می‌رسد. صحنه رمان، شهر فلورانس در اوج دوره رنسانس است. در این برهه شش‌ساله شاهد تحولات بزرگ سیاسی و اجتماعی، یورش‌ها، توطئه‌ها و تلاش‌های ناکام و کامیاب و دگرگونی زندگی آدمیان هستیم. در متن چنین رویدادهای سرنوشت‌سازی - که با تغییر حکومت، انقلاب و دگرگونی شیوه زندگی مردم همراه است - شرح‌حال زن جوانی را می‌خوانیم که اسم‌اش رومولاست؛ شخصیتی ساخته و پرداخته خیال جورج الیوت که در متن وقایع ریز و درشت تاریخی، هم تأثیر می‌پذیرد و هم تأثیر می‌گذارد. او دختری باهوش و تحصیلکرده است که در کنار پدری نابینا و دانشمند، زندگی منزوی اندیشمورزانه‌ای دارد. ازدواج او با مردی بنام تیتو میلو - یک مهاجر یونانی خوش‌ظاهر و جاه‌طلب - آغاز تغییراتی بزرگ در زندگی‌اش است. تیتو در ظاهر، مردی خوش‌فشار و موفق است، اما در عمل، از هر فرصتی برای پیشرفت شخصی‌اش استفاده می‌کند؛ حتی اگر به دیگران آسیب بزند. چند شخصیت مهم دیگر رمان نیز محصول تخیل نویسنده‌اند، اما بقیه شخصیت‌های این رمان، واقعیت تاریخی دارند و در متن تاریخ حرکت می‌کنند، برای نمونه، حضور نیکولو ماکیاولی در این رمان و بیان نظریاتش از زبان خودش است.

در گذار از استبداد به جمهوری

لازم به ذکر است که در قرون یازدهم و دوازدهم میلادی، به‌تدریج نوعی از حکومت در فلورانس برقرار شد که اداره آن به‌عهده شورایی منتخب از نمایندگان ۲۱ صنف بود. اما در اواخر قرن چهاردهم این وضعیت به‌تدریج تغییر کرد، تعداد نمایندگان کمتر شد، اختیارات قانون‌گذاری آن‌ها نیز کاهش یافت و فلورانس عملاً تحت حاکمیت الیگارش‌ی اشراف قرار گرفت که در اقلیت بودند. در میان خاندان‌های حاکم، خاندان مدیچی ثروتمندتر بود و در اواسط قرن پانزدهم حاکم بلامناع فلورانس شد. حکومت این خاندان روشن‌اندیش و خیرخواه اما عملاً استبدادی بود و به‌رغم شکل جمهوری، لورنتسو مدیچی تا روز مرگ‌اش به دلخواه خود حکومت کرد.

وقایع رمان از فردای مرگ لورنتسو آغاز می‌شود. سپس جمهوری اعاده می‌شود و جناح مردمی به رهبری جیرولامو ساوونارولا به قدرت می‌رسد و حکومت استبدادی ۶۰ ساله خاندان مدیچی پایان می‌یابد. جزئیات این گذار از حکومت لورنتسو به حاکمیت ساوونارولا به تفصیل در رمان آمده است. در جریان این تحولات بزرگ، زندگی انسان‌ها نیز دگرگون می‌شود. علاوه بر شرح حال قهرمانان رمان، خواننده با مواضع و رفتارهای شخصیت‌های تاریخی تأثیرگذار آن برهه تاریخی نیز آشنا می‌شود، اما هستند کسانی که معتقدند جورج الیوت در نگارش این رمان تاریخی، نیم‌نگاهی هم به دوره و زمانه خودش داشته است و البته این ویژگی همه رمان‌های تاریخی است. با شرح وقایع گذشته، ما عملاً وصف حال می‌کنیم و با مطالعه تاریخ می‌خواهیم اوضاع روزگار خودمان را بهتر بشناسیم.

پادآرمانشهر تفاوت

معرفی شماره ۱۸۵
ماهانمه مدیریت ارتباطات

یکصدو هشتادوپنجمین شماره ماهنامه مدیریت ارتباطات، به‌مدیرمسئولی امیرعباس تقی‌پور و سردبیری علی ورامینی منتشر شد. این شماره مهرماه مدیریت ارتباطات است که دو پرونده خواندنی دارد؛ بی‌توجهی سیاست‌مداران به دیدگاه‌های افکار عمومی معترض به نسل‌کشی اسرائیل در غزه و بررسی انتقادی شبکه اجتماعی تصویرمحور پینترست که این روزها محبوب است ولی پشت‌نقاب‌ظاهری‌اش، همه‌چیز نگران‌کننده است. پرونده ویژه این شماره به پینترست اختصاص دارد، شبکه‌ای که در آغاز نه‌صرفاً یک پلتفرم اجتماعی، بلکه موتور جست‌وجوی بصری و مخزن الهام برای رویاها و ایده‌ها بود؛ فضایی آرام و خلاق برای کشف، خرید و الهام. اما با رشد پرشتاب و تغییر در الگوریتم‌های آن، موجی از نقدها علیه آن راه افتاد که طیف گسترده‌ای دارد؛ از تبعیض درون‌سازمانی تا گسترش اطلاعات نادرست، و همین‌طور ترویج کمال‌گرایی بصری و تأثیرات روانی آن بر کاربران. در این پرونده، مجموعه‌ای از مقالات بین‌المللی با ترجمه فارسی گردآوری شده است. فرانسوا بروگر با ار جاع به تجربه شخصی خود از تبعیض در پینترست، از «سقف شیشه‌ای» پنهان این شبکه نوشته است. راب هورنینگ در یادداشت خود در The Inquiry، پینترست را نمادی از میل به تملک تصویر و تثبیت آرزوها از راه تصاحب دیجیتال توصیف کرده و آن را عامل تشدید فرامصرف‌گرایی می‌داند که حتی بر هویت کاربران اثر می‌گذارد. تیری برنفو، فعال حوزه برن‌دینگ، از یکنواخت‌سازی محتوا در پینترست و زوال خلاقیت طراحان هشدار داده است. همچنین تامار ویلتون و آروی هولتون در مقاله‌ای در AJPH، با اشاره به ترکیب عمدتاً زنانه کاربران این پلتفرم و قدرت تأثیرگذاری بصری آن، پینترست را بستری بالقوه خطرناک برای گسترش اطلاعات نادرست به‌ویژه در زمینه سلامت معرفی کرده‌اند. پرونده دوم این شماره به پرسش مهمی می‌پردازد؛ چرا با وجود اجماع افکار عمومی جهانی علیه نسل‌کشی در غزه، این جنگ بایه‌تر است بگویم جنایت و نسل‌کشی، بیش از دو سال طول کشید؟ در سلسله‌ای از مقالات، یادداشت‌ها و گفت‌وگوها، نویسندگان تلاش کرده‌اند چرایی تضعیف اثرگذاری افکار عمومی را واکاوی کنند. مسعود سپهر، جامعه‌شناس سیاسی در مقاله‌ای به‌شانه‌شناسی قدرت‌مندتر شدن افکار عمومی پرداخته و نوشته، افکار عمومی روزبه‌روز بیشتر نسبت به استمگري و رنج دیگر انسان‌ها، حساس‌تر می‌شود. در این پرونده تقی آزادارمکی، جامعه‌شناس، از نقش افکار عمومی در ساختارهای سیاسی و اجتماعی گفته و توضیح داده که رسانه‌ها و نهادهای رسمی چگونه این جریان پویا را مدیریت و جهت‌دهی می‌کنند. فرهاد محرابی، پژوهشگر و مدرس ارتباطات نیز موضوع حمایت‌های جهانی از غزه را دستمایه بررسی‌ای تطبیقی با جامعه ایران قرار داده و نوشته، شکاف میان نظام بازنمایی سیاسی و وجدان اخلاقی جامعه مانع از آن می‌شود که ایرانیان که از جنایات اسرائیل علیه فلسطینیان خشمگین و آزاده‌اند، مانند دیگر کشورها به خیابان بیایند. دراین باره، نوشتار طبیعی‌ای پیشی گرفتن وجدان از سیاست در اروپا، به‌ویژه میان افکار عمومی نوشته است. مدیرمسئول ماهنامه مدیریت ارتباطات در سر مقاله شماره ۱۸۵ ماهنامه مدیریت ارتباطات، از ۱۰ سالگی کنفرانس حرفه‌ای گرایي در مدیریت روابط عمومی نوشته و از آن به جزیانی برای روشن کردن مسیر آینده یاد کرده است. سردبیر ماهنامه در مقاله این شماره به بسط و توضیح پدیده «جامعه نمایشی» پرداخته و راه‌هایی از آن را، نه در خاموش کردن صفحه‌ها، که در فهم دقیق‌تر سازوکارهای نمایش و تبدیل آن به ابزاری برای بازاندیشی و مقاومت دانسته است. در این شماره بابک گلدوزیان، پژوهشگر رسانه، مقاله‌ای درباره حکمرانی فناوریانه و آینده اجتماعی ایران دارد. فرید ناصر، فیلمساز و پژوهشگر سینما نیز درباره متحول شدن روزنامه‌نگاری به‌واسطه تغییر در ساختارهای روایی به‌خصوص فرم سپرده‌ای، نوشته‌ای خواندنی دارد. در این شماره گزارشی با تیتیر «بیرون از حصار»، بحث‌های نفیسه آزاد، فاطمه علمدار، علی بیغش و حامد طاهری کیا درباره جریان علمی پر جنب‌وجوش جامعه‌شناسی بیرون از دانشگاه انعکاس یافته است. در این شماره می‌توانید گزارشی درباره موانع بانک مرکزی برای کسب و کارهای فین‌تکی نیز بخوانید.

